**چند نکته در باره ی دعای چوشن کبیر**

ایجاد انگیزه

**رویت توحید و استغفار از شرک**

دعا جوشن کبیرسراسر توحید است . در روایات به خواندن این دعا در شب اول ماه رمضان توصیه شده است . ثمره خواندن آن درک شب قدر است . همچنین دستور است که در ماه رمضان سه بار این دعا را بخوانید وبرای زدودن کدورت قلب از این دعا استفاده کنید.

در این دعا خدا با اسامی متعددش یاد می شود و از طریق این اسماء توحید در قلب انسان تجلی می کند و الوهیت خدا و اینکه او همه کاره و تکیه گاه عالم است مشاهده و خداوند از هرگونه شریک و انبازی تنزیه می شود . در گام بعد این توجه پیدا می شود  که ما درگیر شرک شده ایم و به غیر خدا پناه برده ایم و این شرک برای ما جهنم به پا کرده است. لذا توبه می کنیم و «الغوث» گویان از او می خواهیم که دستمان را بگیرد که در آتش اسیر شده ایم.

**متن و محتوا**

**اقسام شرک**

شرک دو قسم است. مغفور و غیر مغفور. شرک غیر مغفور و نابخشودنی شرک جلی است که صریحا در کنار خدا کسی قرار داده می شود و برای خدا علنا اعلام محدودیت می شود. قرآن می فرماید «إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاء»(نساء/48)

اما شرک مغفور و بخشودنی ، شرک خفی است که بسیار ظریف و دقیق است. امام صادق (ع) فرمود : « إِنَ‏ الشِّرْكَ‏ أَخْفَى‏ مِنْ‏ دَبِيبِ النَّمْلِ وَ قَالَ مِنْهُ تَحْوِيلُ الْخَاتَمِ لِيَذْكُرَ الْحَاجَةَ وَ شِبْهُ هَذَا.»( معاني الأخبار، النص، ص: 379) یعنی شرک ناپیداتر از حرکت مورچه است . و فرمود ، جابه جا کردن انگشتر برای یاد آوری کاری و امثال آن از شمار شرک (خفی ) است.

البته عالم ، عالم اسباب است و قرار نیست ما با موحد شدن اسباب را رها کنیم. ولی نباید به اسباب تکیه کرد ( و آنها را مستقل در تاثیر دید ) که این باعث شرک می شود. مثلا زمین سفت محل اتکاء ما است . ولی این نباید ما را غافل کند که گمان کنیم زمین ما را نگه داشته است بلکه خداوند است که ما را نگاه داشته است.( و زمین سببی از اسباب در ید قدرت و اراده ی الهی است .) همین زمین سفت نرم شد و قارون را در خود فرو برد. پس باید همه ی خوف ما از خدا و همه ی امید ما به خدا باشد. آیا ما اینگونه ایم؟ یا اینکه تا پول داریم آسوده ایم ولی هنگام بی پولی و نداری مضطرب و نگران .

حضرت ابراهیم(ع) هاجر و فرزندش اسماعیل(ع) را در کویر گذاشت و رفت درحالیکه آنجا هیچ خبری نبود. بیابان برهوت بود. ولی ابراهیم به درگاه الهی عرض کرد: «رَبَّنا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتي‏ بِوادٍ غَيْرِ ذي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِيُقيمُوا الصَّلاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوي إِلَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُون»(ابراهیم/37) یعنی خدایا پروردگارا! من بعضى از فرزندانم را در سرزمين بى‏آب و علفى، در كنار خانه‏اى كه حرم توست، ساكن ساختم تا نماز را برپا دارند تو دلهاى گروهى از مردم را متوجّه آنها ساز(که در روایت داریم اینها شیعیان هستند) و از ثمرات به آنها روزى ده شايد آنان شكر تو را به جاى آورند و از ثمره و محصول آماده به آنها برسان.

عجیب است! ابراهیم در دل کویر ثمره کار دیگران را از خدا می کند و البته خدا می تواند. خدا رزاق است. چه بسا کسی در میان نعمت بمیرد و کسی در بیابان ثمرات حاضر و آماده دریافت کند.

در روایت آمده هاجر بین صفا و مروه به دنبال آب می گشت و کمک می خواست ، جبرئیل آمد و سوال کرد: که هستی؟ گفت: هاجرم و داستان را تعریف کرد. جبرئیل پرسید: ابراهیم وقتی می رفت شما را به چه کسی سپرد؟ گفت: به خدای متعال. جبرئیل گفت به خوب کسی سپرده است. هاجر نزد اسماعیل برگشت و دید چشمه ای از زیر پای او جوشیده است. دور آب را سنگ چید که آن را جمع کند و از دست ندهد. در روایت آمده : خدا رحمت کند هاجر را که اگر جلو آب را نمی بست بر تمام روی زمین جاری می شد . وجود این آب باعث شد پرنده ها به سمت آن بیایند و کاروانها هم با دیدن حرکت پرندگان ، به آن سمت آمدند و از هاجر(ع) اجازه خواستند که نزد ایشان بمانند و از آب بهره بگیرند. آنان ثمرات خود را به نزد این مادر و طفل می آوردند و از آب بهره برمی داشتند. خدا اینگونه اسباب را فراهم می کند و رزق می دهد. او رزاق است.

**ریشه ی گناه**

همه گناهان ریشه در شرک دارند و به همین خاطر قبیح هستند. قلب انسان مشرک است که دروغ می گوید. کاسب چون خدا را رزاق نمی بیند دروغ می گوید. کسی که نگاه آلوده می کند فکر می کند این نگاه نیازش را مرتفع می کند، آیا نگاه کنترل نشده ما را تامین می کند یا خدا؟

درونمایه ی انجام مکروهات هم شرک خفی است. اگر گفتند فلان چیز مکروه است و مطلوب خدا نیست ، چرا می خوریم؟ آیا با غیر این تامین نمی شویم؟!

همه ی عذابها و رنج های ما به خاطر شرک است. توحید وادی امن است «لَا إِلَهَ‏ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي‏ فَمَنْ دَخَلَهُ أَمِنَ مِنْ عَذَابِي‏»( عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج‏2، ص: 134) سرچشمه ی ترس ما از زلزله و... هم شرک است . مگر سفت بودن زمین نگهدار ماست که با لرزش آن می ترسیم؟!

باید به انقطاع از اسباب رسید ، فقط الوهیت خدا را دید و به آن متوسل شد. لکن جدا شدن ما از این اسباب با ترس همراه است. حتی گاهی ترس جدا شدن از اسباب در وجود برخی به یاس و نا امیدی و رسیدن به مرز پوچی و خودکشی منجر می شود . اینها نمی دانند که با بریدن از اسباب باید به خدا گره خورد. یعنی از سستی این عالم به تکیه گاه عالم رهنمون نمی شوند و به او تکیه نمی کنند.

آیت الله قاضی مشغول تدریس بود که زلزله آمد و شاگردان فرار کردند. بعد زلزله برگشتند، مرحوم قاضی را دیدند که آرام نشسته و می گوید «برگردید شاگردان مکتب توحید» . اینها فضای شرک های خفی ما است.

ما به برکت رسول الله(ص) از شرک جلی رها شده ایم لکن شرک های خفی در ما کم نیست. به خاطر همین است که برخی از تهدید و تحریم دشمنان اسلام می ترسند و عقب می نشینند. اگر فکر کنیم رزق ما آن ور دنیا و به دست آنهاست و آنها ضامن سلامتی و امنیت ما هستند دچار شرک خفی شده ایم . «وَ بِيَدِكَ لَا بِيَدِ غَيْرِكَ زِيَادَتِي‏ وَ نقْصِي‏ وَ نفْعِي وَ ضُرِّي‏»( مناجات شعبانیه : إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج‏2، ص: 686)

آب ، زمین و... را کاره ای نبینیم . در ابتدای هر کاری بسم الله بگوییم تا استعانت از اسماء الهی و خداوند را نشان دهیم و متذکر آن باشیم وگرنه غفلت است.

با این نگاه برشمردن اسامی خداوند ما را به تسبیح خدا و جدا شدن از شرک می رساند. به این نقطه که خدا شریکی ندارد وهمه ی امور به دست اوست. البته تسبیح هر فراز دعای جوشن کبیر متناسب با اسامی مذکور در همان فراز است.

گریز و روضه

عصر عاشورا شد ؛ و زمين كربلا غرق در نيزه و شمشير و جنازه.  از سپاه كوچك حق چيزي باقي نمانده بود اما هزاران هزار گرگ گرسنه همچنان در لشگر شيطان منتظر طعمه بودند.  
    
ديگر كسي براي حسين (ع ) باقي نبود. «حبيب» ، «زهير» ، «برير» ، «حر» و ديگر اصحاب به شهادت رسيده بودند. «اكبر» ، «قاسم» ، «عون» ، «جعفر » و بقيه جوانان بني هاشم ــ و حتي « اصغر شش ماهه » ــ نيز جان خود را فداي اسلام كرده بودند ؛ و «عباس» ، بي سر و دست کنارعلقمه؛ کمرابی عبدالله راخم کرد حسين (ع) غریب وتنها به اين سو و آن سو نگاه کرد . در تمامي دشت پهناور ، حتي يك نفر نبود تا از او و حريم رسول خدا (ص) دفاع كند.  
     
امام (ع) به خيمه گاه آمد تا با بانوان اهل بيت وداع كند. صحنه ای دلخراش و جانسوز بود. کودکان و دخترکان دور امام را گرفته بودند و «سكينه» دختر امام (ع) فرياد زد: «پدر جان ! آيا تن به مرگ دادي و دل بر رحيل نهادي؟» امام پاسخ داد: «چگونه تن به مرگ ندهد كسي كه يار و ياوري ندارد؟» ، پس صداي به گريه بلند شد .یکی پرسید حرم رابه چه کسی میسپاری؟ پدرچه کسی مارا به مدینه برگرداند؟

**مادرش آمد و لیکن مضطر است**  
**بر گلوی تشنه ی او خنجر است**  
  
**خنجر از بس بوسه زد بر حنجرش**  
**رفت تا گردون صدای مادرش**

الا لعنة الله علی القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون.